

تأثیر نوع حاکمیت در گستره حلیت و حرمت احکام با تأکید بر دیدگاه‌های امام خمینی (ره) (در آمدی بر نظریه «تغییر احکام در پرتو تغییر نظام حاکم»)

دکتر عباسعلی مشکانی سبزواری

استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

meshkani.a@gmail.com

چکیده

تأثیرپذیری احکام و موضوعات از حکومت و نوع حاکمیت، خصوصاً در زمانی که فقه و احکام بر مصدر حکومت نشسته‌اند، از جمله پرسش‌های بنیادین حوزه فقه و اجتهاد است. انحای گوناگونی از تأثیرپذیری احکام و موضوعات از حکومت قابل تصویر است. آنچه در این میان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، تأثیر حکومت بر عناوین اولی احکام است. به نظر می‌رسد این مهم در قالب نظریه «تغییر احکام در پرتو تغییر نظام حاکم» که مهم‌ترین فرآورده نظریه زمان و مکان امام خمینی (ره) به شمار می‌رود، قابل اثبات است. مقاله حاضر تلاش می‌کند با روش تحلیلی-تبیینی و از طریق واکاوی ضرورت و اهمیت حکومت و نیز مناسبات وثیق فقه و احکام با مقوله حکومت، و از کانال گفتمان رویکرد حکومتی به فقه (فقه حکومتی) به اثبات این مهم بپردازد. واژگان کلیدی: فقه حکومتی، فقاقت حکومتی، تأثیر حکومت بر احکام، زمینه احکام.

مقدمه

یکی از مسائل مهم و بنیادین در حوزه فقه و اجتهاد که نیازمند بحث و بررسی دامن‌گستری است، مسئله «نسبت فقه و حکومت» و به بیان دیگر «تأثیر نوع حکومت بر فقه و فقهات» است. این مهم را در قالب این پرسش می‌توان مطرح کرد: «آیا نوع حاکمیت و حکومت در فرآیند برآیند استنباط احکام الهی تأثیر دارد یا خیر؟». این پرسش بنیادین، مهم‌ترین مسئله رویکرد حکومتی به فقه بوده و گرانیگاه آن به شمار می‌رود. فی‌الواقع رویکرد حکومتی به فقه مدعی است که فقه و فقهات از دو حالت خارج نیست: یا در فضای حکومت دینی اتفاق می‌افتد و یا در فضای غیر حکومت دینی. فرآیند و برآیند فقهات در این دو فضا با یکدیگر متفاوت است. فرآیند فقهات در فضای حکومت غیر دینی، فرآیندی جزئی‌نگر، فردی و اتمیک است، اما فرآیند فقهات در فضای حکومت دینی، فرآیندی کلان‌نگر، اجتماعی و سیستمی (نظام‌وار) است. بالتبع برآیند این هر دو نیز با یکدیگر متفاوت است: برون‌داد فقهات در فضای اول، «فقه فردی» و برون‌داد فقهات در فضای دوم «فقه حکومتی» قلمداد می‌شود.

بدیهی است به دلیل اینکه فقه شیعه و فقهای عالی‌قدر شیعی در طول تاریخ، از صدر اسلام تا این اواخر، هیچگاه در مصدر حکومت قرار نگرفته و بسط‌ید - به معنای واقعی کلمه - نیافته‌اند، لذا این پرسش برای آنها موضوعیتی نداشته است. حتی تشکیل حکومت‌های شیعی همچون آل‌بویه، سربداران و صفویه نیز مجالی برای طرح این پرسش به دست نداده است؛ چه اینکه فضا و مجال طرح این پرسش زمانی است که فقه و احکام اسلامی از طریق کارگزاری امام معصوم (در دوران حضور) و یا فقیه عادل (در دوران غیبت) در صدر قرار گرفته و جامعه زیر نظر معصوم و یا فقیه عادل و بر اساس فقه اسلامی (شیعی) اداره گردد. اما حکومت‌های پیش‌گفته به خاطر ساختار سلطنتی، که در آن شخص سلطان حکمرانی می‌کند و بالطبع فقیه قدرت چندانی ندارد - بسط‌ید ندارد - مجالی برای طرح این پرسش به شمار نمی‌رود؛ گرچه نمی‌توان به نحو موجه کلیه از عدم تأثیر چنین حکومتی بر احکام سخن به میان آورد، اما قطعاً با حکومتی که امام معصوم (ع) و یا فقیه عادل در رأس آن قرار دارد، هم از لحاظ نحوه اداره جامعه و هم از لحاظ مقدار تأثیر‌پذیری احکام از حکومت، قابل مقایسه نیست.

مدعای اصلی مقاله حاضر، که در قالب نظریه‌ای کلان در فضای فقه و اجتهاد قابل طرح است، این است که «در پرتو نظام سیاسی حاکم بر جامعه، موضوعات تحت تأثیر قرار گرفته و به

تبع آن احکام آنها تغییر می‌کند». خاستگاه این نظریه بنیادین دیدگاه‌های فقهی - فقه‌ای امام خمینی (ره) و آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله) است. گفتنی است پرسش اصلی این تحقیق از سنخ پرسش‌های «فیلسوفانه» و نه «فقیهانه» است و لذا تحقیق حاضر در زمره تحقیقات «فلسفه فقهی» و نه «فقهی» قرار دارد. نکته دیگر اینکه این نظریه در صورت اثبات به مثابه یک کلان نظریه، در سراسر فقه جریان داشته و بالطبع و بالاخص در مسائل اجتماعی از قبیل هنر و امثال آن، تأثیری بنیادین خواهد داشت. در ادامه پس از تعریف مفاهیم و تبیین کلیات، به تبیین و تحلیل این کلان نظریه پرداخته و تلاش خواهد شد مدعای اصلی و مستندات آن ارائه گردد.

تعریف مفاهیم

فقه حکومتی

- تعریف:

با توجه به محوریت رویکرد حکومتی به فقه (فقه حکومتی) در بحث حاضر، ابتدا بایستی به تعریف و تبیین این مهم پردازیم. فقه حکومتی واژه‌ای نوپیدا در ادبیات فقهی بوده و کاربرد پرسابقه‌ای در میان دانشوران فقه و اصول ندارد، از این رو معنای اصطلاحی دقیق و روشنی پیدا نکرده، و دیدگاه‌های مختلفی پیرامون آن ارائه شده است. در ادامه مروری اجمالی بر تعاریف موجود خواهیم داشت:

- در یک تعریف که از قدمت و عمومیت بیشتری برخوردار است، فقه حکومتی اینگونه تعریف شده است: «فقه حکومتی نگرشی کل نگر و ناظر بر تمام ابواب فقه است. در این نگاه، استنباط‌های فقهی باید براساس فقه اداره نظام اجتماعی انجام شود و تمامی ابواب فقه ناظر به امور اجتماع و اداره کشور باشد. از این رو گستره‌ای که در فقه حکومتی مورد بحث قرار می‌گیرد، تمامی ابواب و مسائل فقه خواهد بود؛ زیرا اجتماع و نظام اسلامی، شئون و زوایای مختلفی دارد؛ مباحثی در حوزه اقتصاد، فرهنگ، حقوق، سیاست، امور بین‌الملل و مسائلی از قبیل مسائل نظامی، انتظامی، خانواده، احوالات شخصیه و تمامی مسائل مربوط به زندگی بشری در مقوله مادی و معنوی، و دنیوی و اخروی که فقیه می‌بایست همه آن مسائل را بنابر رفع نیازهای اجتماع و نظام اسلامی مورد بررسی قرار دهد» (مهریزی، ۱۳۷۶، ش ۱۲). مروری بر تحقیقات انجام شده در حوزه فقه حکومتی، نشان‌گر اقبال عمومی - و نه کلی - محققان و فقه‌پژوهان، به این تعریف است. غالب محققان در عرصه فقه حکومتی، با پذیرش تعریف فوق از فقه حکومتی

به بحث و بررسی درباره فقه حکومتی پرداخته‌اند.

- در تعریفی دیگر می‌خوانیم: «فقه حکومتی دانش احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی در چارچوب یک سازمان متشکل مبتنی بر قدرت حاکم در یک دولت - کشور است» (صرامی، شماره ۷۰).

- بر اساس تعریف سوم «فقه حکومتی دانشی است که معارف مربوط به نظام‌های اجتماعی یا آموزه‌های مورد نیاز برای اداره جامعه را از منابع دینی استخراج می‌کند؛ لذا از فقه حکومتی، گاه به‌عنوان فقه نظام‌ها یا فقه‌الاداره یاد می‌شود» (پرور، ۱۳۹۰، ص ۵۷). چنانکه روشن است ماهیت تمامی تعاریف تفاوت چندانی با یکدیگر ندارد و جملگی تعاریف، فقه حکومتی را نگرشی کلان و اجتماعی بر فقه در مقابل رویکرد جزئی و فردی به فقه می‌دانند.

- رویکردهای مختلف در تفسیر فقه حکومتی:

پیرامون فقه حکومتی رویکردهای مختلفی وجود دارد. برخی از این رویکردها با خلط فقه حکومتی با واژگان مشابه و همگون، فقه حکومتی را با فقه سیاسی و فقه حکومت، فقه پویا، احکام حکومتی و... اشتباه گرفته‌اند. بدیهی است این دسته رویکردها، در جرگه رویکردها و تفسیرهای فقه حکومتی نمی‌گنجد، چه اینکه اصل موضوع را اشتباه فهمیده و به دنبال آن تفسیر غلط ارائه نموده‌اند! آنچه به عنوان رویکردهای مختلف از فقه حکومتی مدنظر است، رویکردها و تفسیرهایی است که تلقی صحیحی از فقه حکومتی داشته، آن را وصفی برای همه احکام فقهی و نه بخشی از آنها می‌دانند، و در تفسیر نوع و نحوه تأثیر این وصف با یکدیگر اختلاف دارند. در ادامه به سه تفسیر اشارتی می‌رود:

یکم) حکومتی بودن وصف احکام شرعی یا اجتهاد و تفقه: یکی از رویکردها و احتمالات در معنای فقه حکومتی، با طرح این پرسش آغاز می‌شود که حکومتی بودن وصف احکام شرعی است یا وصف اجتهاد و تفقه؟ (ضیائی‌فر، ۱۳۸۵، ص ۲۴). توضیح اینکه: حکومتی بودن فقه و احکام به دو صورت متصور است: اول اینکه حکومتی بودن در مقام ثبوت لحاظ شده باشد. دوم اینکه حکومتی بودن در مقام اثبات منظور شده باشد.

الف) حکومتی بودن وصف احکام شرعی: توضیح صورت اول اینکه گاهی وصف حکومتی بودن برای واقع و نفس‌الامر احکام شرعی در نظر گرفته می‌شود، بدین معنا که شارع برای جعل احکام شرعی، این نکته را لحاظ کرده است که بناست این احکام در نظام حکومتی اجرا شود.

عبارت ذیل دال بر این صورت است: «الاسلام هو الحکومه بشئونها و الاحکام قوانین الاسلام و هی شأن من شئونها، بل الاحکام مطلوبات بالعرض و امور آلیه لاجرائها و بسط العداله» (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹، ج ۲، ص. ۶۳۳). روشن است که به قرینه «قوانین الاسلام» این عبارت ناظر به واقع احکام شرعی است. ولی روشنتر از آن، عبارت ذیل است: «أن الاسلام لیس ینحصر فی التقنین و التشریع فقط من دون التفات الی القوة المنفذه و شرائطها، بل شرعت احکامه و مقرراته عبی اساس الحکومه الصالحه العادله الی تقدر علی اجراء المقررات و تنفیذها» (منتظری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص. ۱۶۲). این عبارت نیز به روشنی مقام ثبوت و اقع احکام شرع را بیان می‌دارد، نه مقام کشف و اثبات و استنباط احکام را.

ب) حکومتی بودن وصف تفقه و اجتهاد: توضیح صورت دوم نیز اینکه: گاهی حکومتی بودن، وصف روش اجتهاد و تفقه قرار می‌گیرد، بدین معنا که فقیه در مقام کشف و استنباط احکام شرعی از منابع، این نکته را مدّ نظر قرار می‌دهد که بناست این احکام استنباط شده، در نظام حکومتی برای اداره جامعه به کار رود. عبارتی دیگر از حضرت امام مشعر به این صورت است: «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمام فقه در تمامی زوایای زندگی بشر است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص. ۱۸۹). این وصف فقه مطلوب است؛ فقهی که می‌توان با آن جامعه را اداره کرد و به مشکلات پاسخ گفت. قرینه آن نقد ایشان به فقه و اجتهاد موجود است که آن را برای اداره جامعه کافی نمی‌دانند و می‌فرمایند: «روحانیت تا در تمامی مسائل حضور فعال نداشته باشد، نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست» (همان، ص ۲۹۲). در این دو گفتار، فقه و اجتهاد مد نظر است نه نفس احکام شرعی و بر این نکته تأکید می‌شود که فقه و اجتهاد باید پاسخگوی مسائل حکومت و اداره جامعه باشد؛ در حالی که اجتهاد مصطلح در این زمینه کافی نیست و قدرت پاسخگویی ندارد؛ از این رو اجتهاد دیگری، یعنی اجتهاد کامل تری و به اصطلاح «فقاہت حکومتی» پیشنهاد می‌گردد.

دوم) حکومتی بودن فقه به معنای عدم تنافی احکام فقهی با حکومت: رویکرد و تفسیر

دیگری که از فقه حکومتی وجود دارد، با پذیرش وصف بدن آن برای همه احکام فقهی، تفسیری سلبی است و مقصود آن است که هیچ یک از احکام فقهی منافاتی با حکومت ندارد، خللی در کار حکومت ایجاد نمی‌کند و بر جریان امور اجتماعی و سیاسی جامعه گره به وجود نمی‌آورد، و در یک کلمه ناسازگار با آن نیست. طبق این دیدگاه، سلبی بودن وصفی برای کل فقه است، ولی این وصف سلبی منافاتی با اثباتی برای برخی از اجزای آن ندارد. نظریه سلبی می‌گوید که نمی‌توان همه فقه را در جهت حکومت تبیین کرد و اگرچه بخشی از آن حکومتی است، ولی آنچه بر همه فقه انطباق دارد، همان جنبه سلبی است، از این رو جنبه اثباتی به نحو موجه جزئیة نفی نمی‌شود و صرفاً کلیت در جنبه سلبی دیده می‌شود (ضیائی فر، پیشین، ص ۱۱۴). درباره این رویکرد گفتنی است: طبق این دیدگاه عموم ادیان و مذاهب می‌توانند از این عنوان و امتیاز برخوردار باشند و خود را حکومتی بدانند؛ در حالی که دارای جنبه اثباتی نبوده و ارائه کننده احکام و دستورات خاصی برای اداره جامعه نیستند!

موضوع فقه حکومتی:

مسئله دیگری که پیرامون فقه حکومتی قابل بحث و بررسی است، مسئله موضوع فقه حکومتی است. پرسش این است که آیا موضوع فقه حکومتی همان موضوع فقه فردی است یا با آن فرق می‌کند؟ پاسخ به این پرسش وابسته به روشن شدن موضوع فقه فردی است. بسیاری از دانشوران فقه و اصول، موضوع فقه را «فعل مکلف» دانسته‌اند؛ برای نمونه شهید اول پس از تعریف علم فقه به «علم به احکام شرعی بر طبق دلیل هر مسئله به صورت جداگانه» می‌نویسد: «از این تعریف موضوع علم فقه روشن می‌شود... مرادم فعل مکلف از آن جهت که مکلف است» (عاملی، ذکری الشیعه، ج ۱، ص ۴۰). ولی در رویکرد حکومتی چون اولاً و بالذات اداره جامعه مدنظر است، نمی‌توان موضوع فقه در رویکرد حکومتی را فقط همان فعل شخص مکلف دانست، بلکه طبق این رویکرد علی‌القاعده موضوع فقه، فعل فرد و جامعه است؛ همانطور که در کلام طرفداران این رویکرد به آن اشاره شده است؛ برای نمونه امام خمینی (ره) می‌نویسد: «فقه تنوری کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معطلات جواب داشته باشیم» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹). در عبارت فوق هم عمل فرد و هم عمل جامعه مورد نظر فقه دانسته شده است (ضیائی فر، پیشین، صص ۳۲-۳۱).

فقاہت فردی و فقاہت حکومتی

اجتہاد، روش استخراج احکام و قوانین مورد نیاز فرد و جامعه از منابع می‌باشد. از طرف دیگر، شرایط، زمان و مکان از جمله اموری هستند که در فرآیند و برآیند اجتهاد تأثیرگذار بوده و نتیجه آن را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. با توجه به این نکته، بدیهی است اجتهادی که در شرایط، زمان و مکانی که حکومت و قدرت در دست فقیهان و عالمان است، به وقوع می‌پیوندد، با اجتهادی که در شرایط دوری از حکومت و انزوای فقیهان و عالمان از حکومت و مناسب اجتماعی انجام می‌پذیرد، بسیار متفاوت خواهد بود. به بیان روشن‌تر، مدل اجتهاد در دو دوره پیش گفته، یعنی دوره‌ای که حکومت بر مبنای فقه تشکیل و در اختیار فقیهان قرار دارد، با دوره‌ای که چنین نیست و فقه و فقیهان در حاشیه قرار دارند، متفاوت است. بر این اساس دو مدل فقاہت خواهیم داشت:

۱. فقاہت غیرحکومتی: فرآیند اجتهاد در فقه غیرحکومتی، فرآیندی بسیط است که فقیه در آن پس از برخورد با مسئله و موضوع، به شناسایی آن پرداخته و سپس با فحص در منابع، حکم مربوط به آن مسئله یا موضوع را استنباط می‌نماید. در این فرایند فقیه، موضوع و مسئله را بدون توجه به نسبت آن با جامعه و حکومت و دیگر موضوعات مورد شناخت قرار می‌دهد و به همین صورت حکم آن را از منابع استخراج می‌کند.

۲. فقاہت حکومتی: در مدل اجتهاد حکومتی اما، موضوعات در نسبت با حکومت و جامعه و نیز در نسبت با دیگر موضوعات مورد سنجش قرار می‌گیرد. یعنی برخلاف مدل اجتهاد غیرحکومتی که موضوع را فارغ از جامعه و حکومت و دیگر موضوعات، مورد شناخت قرار می‌داد، در مدل اجتهاد حکومتی، جامعه به عنوان یک سیستم تلقی شده و تک‌تک اجزای آن در ارتباط با هم در نظر گرفته می‌شود و به هنگام شناخت موضوع، اولاً نسبت این اجزاء با یکدیگر، و ثانیاً نسبت آنها با حکومت و جامعه، و تأثیری که حکم آنها در این دو خواهد گذاشت، مدنظر قرار می‌گیرد.

در حقیقت در مجرای پارادایم حکومتی فقه و فقاہت، موضوعات - که در پارادایم پیشین با نگاه فردی مورد شناخت قرار می‌گرفتند - در مقیاس حکومت و در مقایسه با آن مورد شناخت قرار می‌گیرند و اینجاست که غالب موضوعات از حیطة تشخیص و تصمیم‌گیری فردی خارج می‌شود و از جهت امکان و یا ضرورت تحقق و نیز از جهت آثار و نتایج، در یک نگاه سیستمی

و نظام‌وار مربوط به کل جامعه می‌شود و حکم آنها در مجرای مقیاس کلی و کلان استنباط می‌شود. در پارادایم حکومتی، تشخیص موضوع به اجتهادی عمیق‌تر و به مراتب تخصصی‌تر، از جهت روشی و با نگاهی کلان و نظام‌وار از جهت ماهوی، نسبت به اجتهاد مصطلح نیاز دارد و نه تنها از شمول اصل کلی تشخیص موضوعات توسط مکلفین خارج است که عمومیت تعریف مصطلح اجتهاد هم با لحاظ بعضی قیود، شامل آن می‌شود. در واقع در این پارادایم دیگر مسئله، تنها استنباط حکم شرعی فارغ از مقام اجرا نیست، بلکه تشخیص مصداق و موضوع نیز مطرح است و بنابراین تنها آگاهی از روش‌ها و منابع استنباط کافی نیست، بلکه اطلاع عمیق و دقیق از اوضاع و احوال جهان و جامعه، نیازها، اقتضائات و شرایط داخلی و خارجی از نظر میزان فراهم بودن شرایط و نیروی لازم و کافی، استعداد آمادگی جامعه برای تحمل مشکلات و پیامدها، میزان امکان توفیق حرکتی انقلابی و... نیز ضروری است. بر این اساس آنچه از سوی برخی از اساتید با عنوان دوگانه «استنباط اول و استنباط دوم» مطرح شده و مقام استنباط حکم شرعی را از مقام اجرا جدا نموده است (علیدوست، ۱۳۸۸، ص ۴۸) در پارادایم فقه و فقاهت حکومتی پذیرفتنی نیست.

نقش محوری حکومت در فقه

یکی از مبانی مهم مدعای مقاله حاضر، محوریت حکومت در فقه است. به بیان دیگر، حکومت محوری فقه در جنبه اهداف و احکام از سویی و نقش بنیادین حکومت در سعادت فردی و جمعی انسان از سوی دیگر، دو مبنائی است که مقرب و مقرر دیدگاه مقاله حاضر درباره تأثیر بنیادین حکومت بر گستره حلیت و حرمت احکام به شمار می‌رود. لذا در این قسمت از مقاله، پس از تعریف حکومت و ضرورت آن، به نقش اساسی آن در سعادت فردی و جمعی انسان و سپس به حکومت محوری فقه در اهداف و احکام اشارتی خواهد رفت.

مناسبات فقه و حکومت

پیش از پرداختن به اصل مسئله، بررسی نسبت فقه و حکومت و دیدگاه‌های پیرامونی آن ضروری به نظر می‌رسد. در این باره گفتنی است پیرامون نسبت فقه و حکومت طیف مختلفی از دیدگاه‌ها وجود دارد. در یک دیدگاه هیچ نسبتی بین این هر دو برقرار نیست. دیدگاهی دیگر نسبتی حداقلی بین فقه و حکومت را قائل است. دیدگاه سوم اما معتقد به نسبتی حداکثری

بین فقه و حکومت است.^۱ نظریه مقاله حاضر بر مبنای نسبت حداکثری بین فقه و حکومت سامان یافته است.

تعریف حکومت

حکومت از نظر لغوی از ریشه «حکم» به معنای قضاوت کردن، داوری کردن، فرمان دادن، منع کردن، فیصله دادن و کار سرزمینی را به عهده گرفتن و... می‌باشد (لسان العرب، ج ۲۱، ص ۱۴۱). در این باره گفته شده: حکومت که مصدر دوم «حَكَمَ يَحْكُمُ حَكْمًا» است وقتی با حرف تعدیة «باء» (حکم بالامر) یا «لام» (حکم للرجل) یا «علی» (حکم علی الرجل) متعدی شود، به معنای قضاوت و فصل خصومت و نزاع است. اما اگر با حرف «فی» همراه باشد (حَكَمَ فی البلاد) به معنای عهده‌دار شدن اداره شئون بلاد و برطرف کردن ظلم و اقامه عدل (اصل الحکومة ردّ الرجل عن الظلم) است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۵۲۱). در اصطلاح حکومت عبارت است از مجموعه نهادهای فرمان‌روا، وظایف و اختیارات هر کدام از آنها و روابطی که میان اقدام‌های حکومتی موجود است (قاضی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۲۲). در فرهنگ سیاسی آمده است: حکومت یعنی، تشکیلات سیاسی و اداری کشور و چگونگی و روش اداره یک کشور (آقابخشی، بی‌تا، ص ۱۱۵). در تعریفی دیگر می‌خوانیم: حکومت عبارت است از سلطه نظم دهنده اجتماع و در مصطلح امروزی، حکومت به مجموعه مرکب از قدرت‌های سه‌گانه- تشریح، تنفیذ و قضا- گفته می‌شود (عمید زنجانی، ج ۱، ص ۹۴). واژه حکومت، به اجمال و در یک هسته معنایی مشترک، عبارت از مدیریت و تولی امر یک جامعه و تنظیم و رتق و فتق نظام حیات انسان‌ها است. از همین ترسیم اجمالی، روشن است که حکومت به تبع زندگی اجتماعی انسان و وجود جامعه و در راستای تنظیم حیات او، معنا پیدا می‌کند (قاضی، پیشین، ص ۱۷۶).

ضرورت حکومت

بدیهی است که وجود حکومت برای تأمین نیازمندی‌های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام، امری ضروری است؛ زیرا انسان‌ها دارای غرایز و شهوات و حب ذات هستند و آزادی مطلق و عنان گسیخته موجب تجاوز به حقوق دیگران و بروز درگیری و نزاع و در نتیجه هرج و مرج می‌شود. بنابراین هم وجود قوانین و هم وجود مجری و قدرت

۱. نویسنده پیش‌تر در مقاله مفصل مناسبات فقه و حکومت را بررسی کرده و در نهایت از دیدگاه نسبت حداکثری میان فقه و حکومت دفاع نموده است. (مشکاتی سبزواری، مناسبات فقه و حکومت، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۶۱).

حکومتی برای حفظ نظام اجتماعی و جلوگیری از تجاوز لازم است و تجربه تاریخی مستمر بشر نیز بر این امر گواهی می‌دهد (دیلمی، ۱۳۸۱، ص ۲۳). در منابع دینی اسلامی و شیعی نیز مسئله ضرورت حاکم و حکومت مورد تأکید قرار گرفته است. چنانکه امیرالمومنین (ع) با تعبیر معروف و گهربار خود «لابد للناس من أميرٍ برّ أو فاجرٍ» (نهج البلاغه، خ ۴۰). این مهم را گوشزد فرموده است. درباره ضرورت حکومت دینی و اسلامی نیز بحث‌ها و ادله فراوانی اقامه شده است. فلسفه این همه تأکید درباره حکومت و حکومت دینی، وابستگی و رابطه تنگاتنگی است که بین سعادت فردی و اجتماعی انسان با مقوله حکومت وجود دارد. در ادبیات و منابع اسلامی مقوله حکومت با عناوینی همچون ولایت، امامت، خلافت، سلطنت، ملک و حکم قابل پیگیری است. آیات فراوانی در قرآن کریم درباره امامت مطرح است که مورد توجه متکلمان امامیه قرار گرفته است.^۱ جملگی این آیات و روایاتی که در ذیل آنها وارد شده و نیز تفاسیری که درباره آنها وجود دارد، از مقوله امامت، که در تفکر شیعی شامل ریاست و حکومت در جامعه می‌شود، حکایت می‌کند. همچنین روایات فراوانی در رابطه با این مسئله وارد شده است.^۲

نقش حکومت در سعادت فردی و جمعی انسان

یکی از مهم‌ترین عوامل و مقتضیات سعادت فردی و جمعی انسان، مقتضیات سیاسی است، یعنی نوع حکومت و حاکمیت، مناسبات سیاسی، فضای سیاسی حاکم، نوع سلوک زمامداران، مسئولان و کارگزاران، ماهیت قدرت حاکم و هر امر سیاسی و حکومتی. بر اساس مبانی و روایات دینی، با تغییر قدرت سیاسی و حکومت، زمانه و اوضاع و شرایط دچار تغییر و تحول می‌شود. مروی بر تاریخ و سیری در تحولات حکومتی نیز بیانگر این است که چگونه مردمان در زیر سایه حکومتی صالح، به صلاح گرایش یافته‌اند، و چگونه در زیر سایه حکومتی فاسد، در جهت فسق و فجور سوق داده شده‌اند. نقش و تأثیر حاکمیت در جامعه و افراد آن نقشی بنیادین و آشکار است. به بیان حضرت علی (ع) با تغییر قدرت و حکومت، زمانه و همه چیز تغییر می‌یابد: «إذا تغير السلطان تغير الزمان؛ هرگاه قدرت و حکومت (اندیشه و کردار سلطان) تغییر

۱. به عنوان مثال علامه حلی در یکی از آثار خود، ۸۴ آیه را در رابطه با تعیین امام مورد بحث و بررسی قرار داده است (نهج‌الحق و کشف‌الصدق: ۱۷۲).
 ۲. برای نمونه ن. ک. کلینی، «الکافی»، ج ۲: ۱۶۸ به بعد (کتاب‌الحجه)؛ نیز ن. ک. سید رضی، «نهج‌البلاغه»، خطبه ۱۶۴؛ مجلسی، «بحارالانوار»، ج ۷۸: ۴۶.

کند (اوضاع و احوال) زمانه تغییر می‌کند» (نهج البلاغه، نامه ۳۱). این سخن بدین معناست که حکومت می‌تواند رنگ و بوی خاصی به جامعه داده و آن را موافق طبیعت خویش دگرگون ساخته و به تبع آن زمانه نیز متحول و دگرگون می‌شود. ایشان در فرازی دیگر درباره تأثیر نوع حاکمیت بر جامعه و مردم می‌فرماید: «الملك كالنهر العظيم، تستمد منه الجدول، فان كان عذبا عذبت و ان كان ملحا ملحت؛ حاکم (حاکمیت) همچون رودخانه پهنای است که رودهایی کوچک از آن جاری می‌شود، پس اگر آب آن رودخانه پهنای، گوارا باشد، آب درون رودهای کوچک گوارا خواهد بود و اگر شور باشد، آب درون آنها نیز شور خواهد بود» (شرح ابن‌ابی‌الحدید، ۲۰، ص ۲۷۹). بدیهی است در حاکمیت ستم، میدان عمل برای نیکان بسته و حرمت‌ها شکسته است؛ بدکاران از هر قیدی رسته و راست‌کرداران به خواری نشسته‌اند، چنانکه امیرمؤمنان (ع) فرموده است: «تنهد فيه الاشرار و تستذل الاخيار؛ بدان در آن روزگار بلند مقدار شوند و نیکان خوار» (نهج البلاغه، حکمت ۴۶۸). چنانچه زمامداران خودسر و حاکمان خیره‌سر، رشته امور را به دست گیرند، شایستگان را خوار، و بی‌مقداران را فرا می‌کشند و دست به تباهی می‌زنند که در این صورت موانعی بلند فرا راه کمال آدمیان ایجاد می‌شود. این سنت خودسران و مستبدان است: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا أَدْلَةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ؛ گفت: پادشاهان چون به سرزمینی درآیند تباهش کنند و عزیزان مردم آن را خوار گردانند. (آری پیوسته) چنین می‌کنند (نمل، ۳۴). این حقیقت در سخنان پیشوای موحدان، امیر مؤمنان (ع) مکرر آمده است؛ از جمله فرموده است: «إِذَا مَلَكَ الْأَرَادِلُ هَلَكَ الْأَفْضَلُ؛ هرگاه زمام امور به دست سفلیگان افتد بر تران هلاک شوند (غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۱۲۹). «إِذَا اسْتَوْلَى اللّٰثَمِ اضْطَهَدَ الْكِرَامُ؛ هرگاه فرومایگان مصدر امور شوند گرانمایگان درافتند و مقهور شوند» (همان).

بخش قابل توجهی از اهمیت و ضرورت حکومت در سعادت انسان را می‌توان در توجیه امامت در اصول عقاید امامیه نیز مشاهده کرد. خواجه نصیر در تجرید الاعتقاد، امامت را «لطف» می‌داند. علامه حلی در شرح و توضیح لطف بودن امامت دو نکته را روشن می‌سازد: اول اینکه مراد از امامت چیزی است که شامل «ریاست بر جامعه» برای بازداشتن مردم از تعدی و تجاوز، دوری از معاصی، انجام واجبات و رفتار عادلانه و با انصاف می‌شود؛ و دوم اینکه چنین کاری از سوی «امام» یا همان «رئیس» برای صلاح مردم و دوری آنها از فساد است» (حلی، کشف المراد

فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۸۸).

امام خمینی (ره) نیز پیرامون ضرورت حکومت اسلامی، به عنوان مقدمه مبحث ولایت فقیه، پاره‌ای از احادیث را نقل می‌کنند که در آنها نقش محوری حکومت در سعادت انسان بیان شده است (امام خمینی (ره)، کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۲۱). در بخشی از این روایات نقش اساسی حکومت در سعادت بشر گوشزد شده است. انقراض ملت اسلامی، نابودی دین و احکام و آداب آن، ملازم با فقدان حاکم مناسب دانسته شده است (صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۸). پس نقش حاکم در حفظ ملت اسلامی و پاسداری از دین و احکام و آداب، نقشی اساسی است. روشن است که دین و احکام و آداب آن، سعادت بشر را در ادبیات اسلامی رقم می‌زنند. حضرت امام نیز با تمسک به روایاتی از این دست، التزام خود را به گزاره نقش محوری حکومت در سعادت انسان، اعلام می‌کند (امام خمینی (ره)، پیشین).

با توجه به آنچه گذشت نقش اساسی حکومت در سعادت فردی و جمعی انسان اثبات می‌شود و بالتبع ابتناء فقه حکومت بر آن نیز تبیین می‌گردد. با این توضیح که: تأمل در تعریف فقه حکومتی از یک سو، و گزاره نقش محوری حکومت در سعادت بشر از سوی دیگر، کافی است تا مبنا بودن این گزاره برای فقه حکومتی روشن شود. با تأمل در تعریف به نظر می‌آید که یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها این است که چرا باید فقه را در قالب یک حکومت تعریف کنیم؟ در پاسخ به پرسش فوق می‌توان گفت: دلیل اینکه فقه را باید در قالب یک حکومت تعریف کرد این است که اولاً، حکومت نقش محوری در سعادت و شقاوت انسان دارد؛ و ثانیاً، فقه قوانین لازم را فراهم کرده است. بر این اساس چرایی مبنا بودن حکومت برای فقه حکومتی تا حدودی روشن می‌گردد (صرامی، پیشین).

حکومت محوری اهداف فقه

یکی دیگر از عرصه‌های تأثیر بنیادین حکومت در فقه، حکومت محوری فقه در اهداف است. مراد از اهداف فقه نیز اهداف احکام فقهی است، همان چیزی که تحت عنوان «مقاصد الشریعه» در برخی منابع به کار رفته است. در این منابع اهداف احکام شرعی به دو قسم اهداف عام و اهداف خاص تقسیم شده است. اهداف عام، مصالح و حکمت‌هایی هستند که شارع در تشریح همه یا غالب احکام شرعی هدف قرار داده است و اهداف خاص، در حوزه‌های خاصی، مانند حوزه خانواده و اقتصاد، مورد توجه است. بر اساس آنچه گذشت، مراد از اهداف فقه در اینجا

همان اهداف عام احکام شرعی است؛ چه اینکه در این بحث نظر ما به کل احکام فقهی است که اهداف مربوط به غالب احکام شرعی در تعریف فوق از اهداف عام را هم می‌توان در ارتباط با آن دانست.

حکومت‌محوری اهداف فقه به این معناست که تصور درست یا تحقق اهداف فقه، بر تصور حکومت یا تحقق آن توقف دارد. منظور از این عبارت آن است که فقه به اهداف عالی خود نمی‌رسد مگر با تحقق حکومت. روشن است که منظور از حکومت در اینجا، حکومت مطلوب فقه است؛ برای مثال اگر گفته شود که یکی از اهداف فقه، از بین بردن جرم یا به حداقل رساندن آن در جامعه است، می‌توان گفت این هدف یک هدف حکومتی است؛ زیرا با جرایم مربوط به نظم، امنیت و عدالت‌گستری در جامعه مبارزه اساسی و سازمان‌یافته می‌شود و این امور مربوط به حکومت‌هاست. در اینجا ممکن است حتی تصور صحیح از مبارزه با جرم را هم متوقف بر تصور حکومت بدانیم، چه رسد به تحقق این هدف.

یکی از راه‌های تبیین وصف حکومت‌محوری برای اهداف فقه «تجزیه و تحلیل منطقی عنوان اهداف فقه» است تا از این طریق نسبت آن با وصف حکومتی بودن روشن شود. روشن است که این روش بر مبنای «نقش محوری حکومت در سعادت فردی و جمعی انسان» مبتنی است. اگر این گزاره را در کنار گزاره توقف تأمین سعادت فردی و اجتماعی بشر بر تحقق اهداف فقه قرار دهیم، نتیجه برقراری ارتباط بین اهداف فقه با نقش حکومت در سعادت انسان خواهد بود. محوری یا اساسی بودن نقش حکومت در سعادت، باعث می‌شود که اهداف فقه برای تحقق، به آن (البته از نوع مطلوب آن) توقف داشته باشد؛ بلکه آن را در جایگاه مفروض خود، یعنی محوریت آن برای سعادت بشر ببینند. این نتیجه، همان حکومت‌محوری اهداف فقه خواهد بود؛ اما از آنجا که هر نتیجه‌ای در حدود و ثغور تابع مقدمات می‌باشد، حکومت‌محوری اهداف فقه به عنوان یک نتیجه، تنها به این معناست که فقه در اهداف خود به نقش محوری حکومت در سعادت بشر توجه داشته باشد؛ نه اینکه اهداف فقه به حکومت ختم شود، یا حتی حکومت، خود مستقلاً و ذاتاً، از اهداف فقه باشد؛ برای مثال ممکن است بهداشت بدن را یکی از اهداف فقه در کتاب الطهاره بدانیم. حکومت‌محوری این هدف می‌تواند به این معنا باشد که فقه در این هدف خود به نقش حکومت، شامل حقوق، وظایف و اختیاراتی که حکومت دارد، برای تحقق این هدف توجه کرده است. در نتیجه بهداشت بدن را صرفاً در حد احکام و مقررات فردی کافی

نمی‌داند. محیط زیست انسان‌ها که ظرف روابط گوناگون آنان با یکدیگر و با طبیعت است نیز نیازمند احکام و مقرراتی است تا بتوان به این هدف رسید؛ بلکه آن احکام و مقررات فردی نیز در مجموعه‌ای از احکام و مقرراتی منحل است که در جامعه انسانی تحت وظایف، اختیارات و حقوق تعریف شده یک دولت - کشور در بخش بهداشت وجود دارد یا باید وجود داشته باشد. بر همین اساس هر هدفی که برای فقه تعیین گردد، به نحوی از انحاء با مقوله حکومت در ارتباطی تنگاتنگ قرار خواهد داشت.

حکومت محوری احکام فقه

حکومت محوری احکام فقه، یکی از اموری که پس از تأمل و دقت در قاطبه احکام شرعی خود را می‌نمایاند. نویسنده در مقاله‌ی «مقاله‌ی تحت عنوان «مناسبات فقه و حکومت» با تقسیم احکام به پنج دسته کلان، نسبت هر کدام از آنها را با حکومت به تفصیل مورد بررسی قرار داده است (ن.ک. مشکانی سبزواری، ب ۱۳۹۰، ش ۶۱). در اینجا برای نمونه دیدگاه امام خمینی (ره) در این زمینه ارائه می‌گردد. ایشان در ضمن ادله ولایت فقیه می‌گوید: «با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع، درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت اسلامی است (ولایت فقیه، ص ۳۰) ایشان سپس به نمونه‌هایی از احکام اسلامی که این مدعا را ثابت می‌کند می‌پردازد؛ برای نمونه درباره احکام خمس می‌گوید: «هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را - اگر تحت نظام اسلام درآمد - حساب کنیم، معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست، بلکه قضیه مهم‌تر از اینهاست؛ منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است» (همان، ص ۳۱). همچنین ایشان «احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است» نشانگر «لزوم حکومت» می‌داند (همان، ص ۳۳).

انحای تأثیر حکومت بر حلیت و حرمت احکام

تأثیرگذاری حکومت بر حلیت و حرمت احکام، با سه تحلیل (و در واقع از سه طریق)، یعنی تأثیرگذاری بر حکم اولی، حکم حکومتی و حکم ثانوی (عناوین ثانوی) امکان‌پذیر است:

- تأثیرگذاری از طریق تأثیر بر حکم اولی: این نوع تأثیرگذاری از طریق تغییر نظام حاکم بر موضوعات حاصل می‌شود. توضیح اینکه: یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عوامل تغییر احکام، تغییر موضوع آنهاست، زیرا هیچ حکمی محقق و یا حافظ موضوع خود نیست؛ بلکه

حکم همواره تابع موضوع و متعلق خود می‌باشد. هر گاه موضوع و یا متعلق تغییر کرد، حکم نیز تغییر می‌کند و این امری طبیعی است. از سوی دیگر موضوعات خارجی، همواره در حال تغییر و تبدیل هستند و تحولات گوناگون، موجب تغییر در موضوعات است که تغییر احکام را بدنبال دارد. بسیاری از امور در روزگار رسول اکرم (ص) حرام بوده و الآن حلیت پیدا کرده است یا بالعکس. از سوی دیگر، یکی از انحاء تغییر موضوع، تغییر کاربری موضوع است. به عنوان مثال، اگر وسیله‌ای در دوره‌ای و یا در جامعه‌ای دارای کاربری حرام باشد، استفاده از آن وسیله در آن جامعه حرام خواهد بود. در مقابل اگر همان وسیله در محیطی دیگر دارای کاربری حلال باشد، استفاده از آن جایز است. به موازات همین امر، اگر پدیده‌ای در راستای تقویت جبهه شیطان مورد استفاده قرار گیرد، از باب حرمت اعانه بر اثم و تقویت کفر حرام خواهد بود، اما اگر همان پدیده در راستای تقویت جبهه حق و از باب تعاون بر برّ و تقویت جبهه حق کاربری داشته باشد، حلال است. به عنوان نمونه اگر یک پدیده هنری (از قبیل موسیقی و...) اگر در پرتو حکومت جور تولید و ارائه شود و منجر به تقویت آن و تضعیف حکومت عدل گردد، حرام خواهد بود، اما اگر همان پدیده هنری در پرتو حکومت عدل تولید و مورد استفاده قرار گیرد و منجر به تقویت حکومت عدل گردد، حلال است. روشن است که در اینجا تغییر کاربری موضوع، منجر به تغییر حکم آن شده است. یکی از مهمترین عوامل تغییر کاربری موضوع، چنانکه مثال پیشین نمونه‌ای از آن است، تغییر نظام حاکم بر موضوع است. به بیان دیگر، با توجه به تأثیری که نظام حاکم و نوع حکومت بر مکلفین و موضوعات دارد، با تغییر آن، خصوصاً آنگاه که تغییر و تفاوت بین دو نظام، تغییر و تفاوتی بنیادین باشد، یعنی تحول نظام کفر و جور به نظام حق و عدل و یا بالعکس باشد، موضوعات نیز دچار تغییر و تحول اساسی می‌شوند. روشن است که در اینجا حکم اولی موضوع تغییر می‌کند.

- **تأثیرگذاری از طریق حکم حکومتی:** محور دیگری که حکم آن به لحاظ شرایط زمان و مکان، همواره در تحول و تغییر است، احکام حکومتی است که حاکمیت، یعنی ولی فقیه و کارگزاران حکومتی، با اتکاء بر آن، حکم صادر می‌کنند. احکام ولایی، مربوط به مدیریت جامعه و مصالح و مفاسد مسلمانان است؛ مانند جنگ و صلح، روابط اقتصادی و سیاسی با سایر کشورها، کیفیت تنظیم امور جامعه از لحاظ فرهنگی، عمرانی و سایر شئون زندگی مردم. ولی فقیه از طرف شارع مجاز به صدور حکم و تصمیم‌گیری در تمام این موارد است و تصمیم

او بر تصمیمات دیگر، مقدم است. با رعایت مصالح مسلمانان و با احراز شرایط، بطور کلی تصمیم کارگزاران حکومتی در حیطة مسؤولیت و قدرت خویش بر سایرین مقدم است. در همه این موارد که جمیع شؤون زندگی انسان را فرا می‌گیرد، احکام ولایی بر اساس مسائل جدید و رویدادها و نظام‌ها و سیاست‌های متداول روز، تصمیم‌گیری می‌شود و با توجه به گستردگی تحول این امور، وقتی حق تصمیم‌گیری در آنها، بر عهده ولی فقیه باشد، مشخص است که تا چه حدی از مسائل جدید را تحت پوشش خود قرار می‌دهد و احکام تا چه میزانی تغییر و تحول می‌یابند. دستورات ولی فقیه به منزله حکم شرع و واجب‌الاطاعه است. روشن است که محور و ملاک حکم حکومتی، مصلحت نظام، جامعه و مکلفین است. اگر فقیه حاکم در مورد مصلحتی را مورد شخیص و ملاحظه قرار داد، می‌تواند طبق مقتضای آن مصلحت، حکمی را صادر نماید، حکمی که احتمالاً با حکم اولی موضوع متفاوت و مخالف باشد. به عنوان نمونه اگر مصلحت جامعه و نظام اسلامی اقتضا بهره‌گیری از نوع خاصی از هنر را داشت، حاکم می‌تواند حکم به جواز بهره‌گیری از آن بدهد و بالعکس اگر استفاده از نوع خاصی از هنر منجر به مفسده گردد، می‌تواند آن را حریم نموده و از آن جلوگیری نماید.

- تأثیرگذاری از طریق حکم ثانوی (عناوین ثانوی): گاهی احکام تابع عناوین خاصی هستند که در صورت عروض آن عنوان بر موضوع، حکم جدیدی منطبق می‌شود، ولو اینکه ظاهراً هیچ‌گونه تغییری در موضوع حاصل نشود. توضیح اینکه: در فقه هر حکمی دارای موضوع خاصی است. این موضوع گاه بدون توجه به عوارض آن ملاحظه می‌شود (عنوان اولی) و گاه با توجه به عناوینی که بر آن عارض می‌گردد و موجب تغییر حکم شرعی می‌شود، لحاظ می‌گردد (عنوان ثانوی). برخی از عناوین ثانوی که بر موضوع عارض می‌شوند، در مقیاس کوچکی بر احکام اثر می‌گذارند و دائره و گستره تأثیرگذاری آنها - مانند بسیاری از عناوین ثانوی موجود - محدود به احکام و ابواب خاصی است. در مقابل برخی از این عناوین از چنان گستره و دائره تأثیری برخوردارند که کل فقه و جریان اجتهاد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. مهمترین عنوان از این دسته، عنوان «حکومت و نظام سیاسی» است. به عنوان نمونه حکم موسیقی، بر فرضی که در پرتو عروض عنوان حکومت دینی و عدل مورد بررسی قرار گیرد، با فرضی که فارغ از عروض عنوان حکومت و یا با فرض عروض عنوان حکومت جور، مورد بررسی قرار گیرد، متفاوت خواهد بود. چنانکه برخی از روایات مربوط به حرمت غنا، مشعر به این است که یکی از جهات حرمت،

علاوه بر اختلاط زن و مرد و انجام گناهان دیگر در کنار آن، برگزاری جلسات غنا توسط حاکم جور عباسی و بهره‌برداری از آن بوده است (کلینی، کافی، ج ۵، ص. ۱۲۰؛ فیض کاشانی، ج ۳، ص ۳۵).

بر فرض پذیرش تأثیر حکومت بر احکام از معبر عنوان ثانوی، توضیح این نکته ضروری خواهد بود که: عروض و ثبوت موضوع در فضای حکومت، با عروض و ثبوت آن در فضای غیر حکومت، غالباً دو عنوان، و بالتبع دو نوع حکم برای موضوع را به دنبال دارد. حال مهم تشخیص این نکته است که کدامیک از دو عنوان و دو حکم (عنوان و حکمی که در فضای حکومت بر موضوع تعلق می‌گیرد، و دیگری، عنوان و حکمی که در فضای غیر حکومت بر موضوع بار می‌شود) اولی و کدامیک ثانوی است؟ به بیان دیگر، باید تشخیص داد که اصل، وجود حکومت است و فقدان آن، عنوان حکم ثانوی برای موضوع را به دنبال دارد، یا اصل عدم حکومت است و وجود حکومت، عنوان و حکم ثانوی برای موضوع را به دنبال می‌آورد؟ یا اینکه هر کدام از این دو، در فضای مختص به خود، حکم و عنوان اولی به حساب می‌آیند؟ به نظر می‌رسد، اگر تمام احکام فقهی را از قبیل قضایای حقیقیه بدانیم که مبتنی بر مصالح و مفاسد نفس‌الامری تشریح شده‌اند، و در زمان‌ها و مکان‌های مختلف بر موضوعات متناسب با خود، تعلق می‌گیرند، احتمال اخیر به واقع نزدیک‌تر خواهد بود. در توضیح این نکته گفتنی است: وقتی ما احکام را از قبیل قضایای حقیقیه مبتنی بر مصالح و مفاسد نفس‌الامری بدانیم، در مقام اجتهاد، تنها کاری که انجام می‌دهیم تشخیص موضوع و تطبیق حکم مرتبط و متناسب با آن از میان خیل احکام الهی بر آن موضوع است. یعنی کار فقیه صرفاً کاری «موضوع‌شناختی» و در ادامه «تناسب‌یافتی» میان حکم و موضوع، و تطبیق حکم بر موضوع است. در این حالت هر موضوعی در شرایط مختلف، احکام مختلفی را قابل است، و هر کدام از آن احکام، در هر کدام از شرایط مختلف آن، حکمی اولی آن به حساب خواهد آمد. اما بر فرض عدم پذیرش احتمال فوق، با توجه به هویت حکومتی و اجتماعی فقه (در مقام ثبوت) اصل و فرض اولی، وجود حکومت است و عناوین و احکامی که بر موضوعات در فضای حکومت تعلق می‌گیرد (در مقام اثبات)، عناوین و احکام اولی بوده، متقابلاً عناوین و احکامی که در فضای غیر حکومت بر موضوعات تعلق می‌گیرد، عناوین و احکام ثانوی خواهند بود.

- بررسی تفاوت‌های سه طریق فوق: روشن است که سه طریق فوق از لحاظ مبانی و

مبادی با یکدیگر متفاوت هستند. دو روش اول از این لحاظ که حکومت را به «عنوان اولی» مورد ملاحظه قرار می‌دهند با یکدیگر مشترکند. اما روش سوم حکومت را به «عنوان ثانوی» مورد ملاحظه قرار می‌دهد. اما نقطه افتراق دو روش اول این است که در روش اول، حکم جدید «حکم اولی» مسئله تلقی می‌گردد و دائمی است، اما حکم حاصله از طریق حکم حکومتی، «حکم موقتی» بوده و دائرمدار مصلحت است.

تقریر نظریه

از میان انحای سه‌گانه پیش‌گفته پیرامون نحوه تأثیر حکومت بر گستره حلیت و حرمت احکام، آنچه مدنظر این مقال است، دیدگاه اول است؛ چه اینکه تأثیر حکومت بر احکام از طریق حکم حکومتی و یا از طریق عناوین ثانوی، امر معمول و پذیرفته شده‌ای است. اما آنچه مورد اختلاف بوده و در واقع عصاره نظریه زمان و مکان امام خمینی (ره) به شمار می‌رود، تأثیر حکومت بر عناوین اولی احکام و تغییر آنها در پرتو نظام حاکم است. در حقیقت مبنای علمی حضرت امام در نظریه زمان و مکان و سیره عملی ایشان در طول ده سال سکانداری حکومت اسلامی توسط ایشان، گویای تأثیرپذیری عناوین اولی از حکومت و تغییر آنها در پرتو حکومت است. حضرت امام با تصریح بر این مبنا می‌فرماید: «زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله در روابط حکام بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدید پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده، واقعاً موضوع جدید شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹).

نکته بنیادین که در کلام حضرت امام در مورد نقش زمان و مکان در اجتهاد وجود دارد، عامل این تغییر است که همان تغییر نظام حاکم است که در قالب تغییر در روابط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اتفاق می‌افتد. به طور کلی تأثیر شرایط زمانی و مکانی در نظام استنباطی و فقهی اسلام را به چند حالت می‌توان تصور کرد:

الف) گاهی منشأ تغییر موضوع، تغییر در زمان و مکان و به طور کلی شرایط عرفی حاکم بر موضوع است. یعنی بدون لحاظ حکومت اسلامی و تشکیلات حکومتی و در صورت عدم وجود چنین حکومتی، گاهی تغییر در شرایط عرفی موجب تغییر موضوع می‌شود. مباحثی که به طور

پراکنده توسط فقها در ارتباط با تغییر موضوع احکام با تغییر در شرایط زمکانی و مکانی مطرح شده است و حتی برخی از فتاوای حضرت امام در همین قالب قابل تفسیر است. (ب) گاهی اما با فرض تشکیل حکومت اسلامی، تغییر شرایط حاکم بر اجتماع، اقتصاد و سیاست نظام را بر موضوعات احکام بررسی می‌کنیم. به عبارت دیگر، در این حالت، تشکیل حکومت در این بحث مدخلیت خواهد داشت؛ یعنی با فرض تشکیل حکومت اسلامی تأثیر شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... را در داخل نظام اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

حال تأثیر این شرایط بر موضوعات احکام به چند صورت قابل تصور است: (۱) تغییر این شرایط و به تبع آن تغییر موضوع حکم حکومتی (نحوه دوم تأثیر گذاری حکومت بر احکام)، (۲) تأثیر شرایط سیاسی و اقتصادی بر اجرای احکام اولیه شرعی و تغییر عناوین موضوعات (نحوه سوم از تأثیر حکومت بر احکام)، (۳) تأثیر این شرایط بر موضوعات احکام در جهت تغییر موضوع (نحوه اول از تأثیر حکومت بر احکام). آنچه مورد بحث است همین قسم اخیر است. در این قسم، تأثیر شرایط بر موضوعات به این صورت است که تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی حاکم بر نظام حکومتی، که مصداق اتم این تغییر، تغییر خود نظام حکومتی است، موجب می‌شود که عنوان جدیدی بر موضوعات احکام شرعی صادق آمده و به تبع آن حکم اولی موضوعات تغییر نماید. بیان حضرت امام نیز صریح در این قسم سوم است و مراد ایشان این است که حکومت حداقل نسبت به بسیاری از احکام شرعی که ناظر به تنظیم روابط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است، دخالت تام دارد، تا جریان کلی حاکم بر این نظامات را، مثلاً به سمت عدالت اجتماعی سوق دهد. نظریه تأثیر حکومت بر احکام در بیان و بنان آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله) اما، در دایره احکام اجتماعی ناظر به تنظیم روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، منحصر نمانده و در ریزترین و به ظاهر فردی‌ترین مسائل فقهی، همچون «ماء الحامم» نیز جریان یافته است (مشکانی سبزواری، الف ۱۳۹۰، ص ۶۵).

بر این اساس نه تنها دامنه نقش نظریه زمان و مکان گسترش می‌یابد و در تمامی مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جاری می‌شود، بلکه بر اساس احتمالی که مطرح شد، علاوه بر گستردگی دامنه نقش زمان و مکان که خود مسئله قابل توجه و مهمی است، نوع نگاه به مسئله نیز متفاوت می‌شود.

روشن است که مراد امام خمینی (ره) در مورد تأثیر روابط حاکم بر اقتصاد و سیاست یک نظام بر موضوعات احکام، با قرائنی که در کلام وجود دارد، نظام سیاسی و حکومتی است. به این معنا که نظام اسلامی، یک نظام بسته نیست، بلکه نظام بازی است^۱ که با محیط اطراف خود در حال تعامل است؛ و تعامل آن از نوع انفعال نیست، بلکه به معنای شکل دادن شرایط بیرونی و بر اساس اصول اسلامی است. بر مبنای این احتمال برخی از احکام شرعی که ممکن است در روابط فردی و فی نفسه مشکلی نداشته باشند، اما در پرتو حکومت و نظام‌های سیاسی، اقتصادی و... آن، محکوم به حکم دیگری، مثلاً تحریم گردند.

تبیین‌های مختلف از نظریه

- تقریر اول

یکی از قائلین به تأثیر نوع حکومت در حلیت و حرمت احکام اینگونه به تبیین این دیدگاه پرداخته است: احکام شرعی در مراحل قبل از اجرا، که عمدتاً در مرحله دید کلی نظریه‌پردازی بوده و نوعاً از تنگناهای اجرایی و ملموس به دور است، با مرحله اجرای آن تفاوت کلی پیدا می‌کند و حتی ممکن است آن قدر تغییر ماهیت دهد که در نظر بدوی و عمومی میان آن دو، اصلاً رابطه‌ای دیده نشود و در میان آنها نوعی ضدیت و تباین مشاهده گردد و حتی ممکن است بعضی از عناوین در محیط حکومت از کارآیی لازم برخوردار نبوده و اساساً از صحنه اجرا حذف گردد. همچنین ممکن است بعضی از آنها به طور کلی با عنوان دیگری جایگزین گردیده و یا به طور کلی با آن شکل خاص خود بدون نظام و حکومتی بوده و با آن نمود، ظاهر نگردد، بلکه با نمود متفاوتی خود را ظاهر سازد... احکام اسلامی آن قدر با نظام سیاسی و حکومتی مخلوط و عجین است که در مقام شکل‌گیری از آن متأثر می‌گردد. چنانکه بدون حکومت به گونه‌ای ظهور و بروز دارند که اگر همراه حکومت و نظام دیده شوند طور دیگری ظاهر و آشکار خواهند شد. اساساً اگر کسی در احکام اسلامی دقت نماید و مجموعه آثار و لوازم مترتب بر آنها را مدنظر قرار دهد به روشنی خواهد فهمید که این احکام در یک وعاء و ظرفی دیده شده است که اگر این ظرف تغییر نماید، ممکن است موجب تغییرات کلی و اساسی در مظهر خود به

۱. نظام یا سیستم، به معنای مجموعه‌ای از عناصر به هم پیوسته است که با هم روابط متقابل دارند و از جهت نوع، به سیستم‌های فیزیکی، زنده، و اجتماعی تقسیم شده‌اند که سیستم‌های اقتصادی و سیاسی جزو آن هستند و از جهت تعامل و عدم تعامل با محیط اطراف به باز و بسته تقسیم شده‌اند (برتافلی، نظریه سیستم‌ها: ۶۱).

وجود آورد. بنابراین اگر مجتهدی را در موقعیتی فرض کنیم که دستش از اجرای احکام الهی کوتاه بوده و قدرت سیاسی و اجرائی در دست دیگران باشد، و این مجتهد هیچگونه بسط ید و قدرتی برای اجرا و برنامه‌ریزی و سیاستگذاری نداشته باشد، به نظر می‌رسد یک جور دیگر احکام را فهمیده و استنباطش منطبق با همان شرایط خواهد بود. اما اگر همان مجتهد بسط ید داشته و قدرت اجرایی در اختیارش باشد و توان لازم برای اداره جامعه از طریق احکام دینی را داشته باشند و در میدان امور اجرایی و قانون‌گذاری کشور با معطلات و تنگناهای جامعه دست به‌گریبان شود و با توجه به تعهد دینی از طریق مقررات شرعی با آنها مواجه گردد، طبعاً طور دیگری از اسلام و احکام الهی آن برداشت و استنباط خواهد داشت. آن‌چنان که بسیاری از مسائل بدون حکومت و نظام سیاسی از مصادیق لهو و لعب و باطل به شمار رفته و در نتیجه حرام گردد. مانند اکثر مصادیق موسیقی و آهنگ‌ها و هنرهای گوناگون تجسمی و غیرتجسمی و ورزش و امثال آنها، که اگر همین عناوین در زمانی که قدرت در دست حکومت صالحه‌ای قرار دارد که قدرت کافی برای سازماندهی و برنامه‌ریزی از خود نشان داده و می‌تواند از امکانات موجود، اعم از نیروی انسانی و غیره، بهره‌برداری لازم را به عمل آورد، در آن صورت بسیاری از آن مصادیق از تحت عناوین لهو و لعب و باطل خارج گردیده و داخل در تحت عناوین دیگری از قبیل: سرگرمی‌های سالم و پر کردن اوقات فراغت و مقدمه‌ای برای واجب و امثال آن گردد و در نتیجه حکم پیشین عوض شده و متناسب با عنوان دوم حکم دیگری بیاید و حتی به حدی اهمیت پیدا کند که از حد مطلوب بودن و امر نیک بودن بالاتر رفته و به مرحله واجب کفایی یا حتی واجب عینی برسد.

بنابراین احکام الهی اعم از آنکه بُعد اقتصادی داشته باشد یا بُعد سیاسی و یا ابعاد دیگر، در بستره حکومت و به اجرا درآمدن می‌توانند چهره واقعی خود را نشان دهند. در صورتی که در آن بستر دیده نشوند و به طور مجرد و انتزاعی مورد مطالعه قرار گیرند، نه تنها خیلی از آثار و برکات را که در لسان آیات و روایات بر آنها بار شده است، نخواهند داشت، بلکه حتی ممکن است یک سری آثار سوء و تبعات خطرناکی نیز بر آنها مترتب گردد. از این جهت است که احکام فراوانی در فقه اسلامی در ابواب گوناگون آن مطرح شده است و برای آنها انواع و اقسام زیادی ذکر کرده‌اند، مانند: بعضی از مراتب و مراحل امر به معروف و نهی از منکر و یا نوع مسائل و احکامی که در باب قضا و شهادت مطرح شده است و یا احکامی که تحت عنوان حدود و دیات

و قصاص مطرح گردیده است و در مسائل مالی، احکامی که در باب اموال ارثی که وارثی جز حاکم اسلامی ندارد، و یا آن همه احکام که بر انفال و اموال عمومی ذکر شده است و یا احکامی که در باب اراضی خراجی و اراضی مفتوح عنون مطرح گردیده و نیز احکام جزیه و انواع دیگر مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم که از طرف حکومت جعل و وضع می‌گردد و در زمره حکومت مشروع و قانونی محکوم به حلیت بوده و در مواردی که حکومت و حاکمیت مشروعیت خود را از دست بدهد، انجام این امور نامشروع بوده و خلاف قانون و حرام تلقی می‌گردد. بر همین اساس بسیاری از حلال‌ها و حرام‌ها در زمان حکومت قانونی و مشروع و مکانی که حکومت اسلامی تشکیل یافته، ممکن است جایجا گردیده و تغییر مکان نمایند، به طوری که این چیزی که بدون حکومت اسلامی حلال نبوده است، در پرتو حکومت قانونی و اسلامی حلال و جایز شمرده شود و یا بالعکس، چیزی که بدون حکومت اسلامی حلال و روا بوده، ممکن است در اثر وجود حکومت اسلامی، حرام و ممنوع گردد (بیات، ج ۱، ص.ص. ۳۲۶-۳۲۲).

- تقریر دوم

یکی دیگر از طرفداران این نظریه، از کانال موضوع شناسی به مسئله ورود کرده و با تقسیم تغییرات موضوع، به بیرونی و درونی، از طریق تأثیرات بیرونی بر این مدعا استدلال کرده است: تغییر موضوع دو گونه است: درونی و بیرونی. تغییر درونی این است که اصل موضوع و یا ویژگی درونی آن تغییر نماید. تغییر اصل موضوع مانند تبدیل آب نجس به بخار و تبدیل ویژگی درونی موضوع، مانند اینکه خون در گذشته بر اثر نداشتن فایده مالیت نداشته، ولی در زمان فعلی دارای فایده شده است. تغییر بیرونی نیز مانند آن جایی که روابط اجتماعی یا اقتصادی در مورد موضوعی به گونه‌ای تغییر کرده باشد که دیگر روابط اقتصادی و اجتماعی پیشین بر موضوع حاکم نباشد. در این هر سه، به تبع تغییر موضوع، حکم نیز تغییر می‌نماید.

در همه جا حکم بر محور موضوع دور می‌زند. اگر موضوع با تمام خصوصیاتش ثابت ماند، حکم آن نیز تغییر و تحول نخواهد کرد؛ ولی با دگرگون شدن اصل موضوع یا خصوصیات آن، احکام آن نیز تغییر می‌یابد. پس در تغییرات بیرونی موضوع با اینکه هیچ تغییری از نظر ظاهر در آن حاصل نشده است، حکم شرعی آن تغییر می‌کند؛ چرا که برخی از ویژگی‌های بیرونی موضوع تغییر کرده و این تغییر موجب تغییر حکم می‌شود (جناتی، ۱۳۸۵، ص ۶۸). به نظر وی: اگر موضوعی تغییر اساسی درونی پیدا کرد حکم جدید پیدا می‌کند. مثلاً اگر سگ، نمک

شود، یا شراب سر که گردد، از آنجا که موضوع تغییر درونی کرده است و چیز جدید شده است، حکم جدید دارد و حکم جدید هم حکم اولی برای آن است. بحث اساسی این است که اگر تغییر موضوع، تغییر درونی نباشد و تغییر بیرونی باشد، حکم مسئله چگونه است؟ یعنی اگر شرایط اجتماعی در جامعه‌ای تغییر پیدا کرد و یا وضع اقتصادی به صورتی متحول شد که تمام ارتباطات اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه را تغییر داد، آیا موضوعات بدون کوچک‌ترین تغییری حکم پیدا می‌کنند یا خیر؟... امام خمینی (ره) می‌فرمایند: «زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص. ۲۸۹). اینکه امام (ره) می‌فرمایند: «زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند»، مسلماً بدان معنا نیست که مثلاً در زمان عادی خوردن گوشت سگ حرام است و در زمان دیگری به قدری که از گرسنگی نمیری حلال، و همین‌طور در مکان. این را که همه گفته‌اند و دیگر امام (ره) را نمی‌خواست تا در یک اعلامیه سیاسی، عقیدتی این مسئله روشن را عنوان کنند. مسئله چیز دیگری است. امام (ره) مسئله را باز می‌کنند و می‌فرمایند مسئله‌ای که دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله بدون کوچک‌ترین تغییری دارای حکم جدید می‌گردد. خود موضوع هیچ تغییری نمی‌کند، ولی روابط اجتماعی دیگر روابط اجتماعی قدیم نیست و یا روابط اقتصادی تغییر کرده است و دارای پیچیدگی‌هایی شده است که به طور کلی دیگر روابط اقتصادی قدیم حاکم بر اجتماع نیست، و هم چنین روابط سیاسی دیگر روابط سیاسی قدیم نیست. لذا آن موضوع اول که هیچ تغییری نکرده است و تا دیروز حرام بود به واسطه اینکه امروز روابط حاکم بر سیاست و اقتصاد و اجتماع تغییر کرده، حلال می‌گردد. تکیه‌گاه مسئله، مسئله روابط است. روابط اجتماعی حاکم بر جامعه اسلامی که تغییر می‌کند، معدنی که تابع ملک شخصی است تا دیروز مال مالک بود، مال دولت می‌شود و ملی اعلام می‌شود. این دیگر حکم اضطراری یا ثانوی نیست، بلکه حکم اولی است... در تغییرات بیرونی با اینکه موضوع تغییر نکرده است، ولی حکم اولی معدن در روابط قدیم تبعیت از ملکیت می‌کند و حکم اولی معدن در روابط جدید این تبعیت را ساقط می‌داند، چرا که موضوع به ظاهر

تغییر نکرده است، ولی به مناسبت تغییرات برون موضوعی واقعاً تغییر کرده است... لذا امام(ره) با اینکه در همین مسئله معدن در روابط حاکم بر اجتماع قدیم فتوا به تبعیت داده بودند در سئوالی که شورای محترم نگهبان از حضرت‌شان می‌کنند در این که در معادن شما و همه تبعیت نمودن از ملک را مسلم می‌دانند، ولی در مسئله نفت نمی‌دانید که آیا تابع ملک شخصی است تا چاه نفت هم مانند سایر معادن مالک شخصی داشته باشد یا خیر؟ امام در قسمتی از این پاسخ می‌فرماید: «اما اگر فرض کنیم معادن و نفت و گاز در حدود املاک شخصی است...» این معادن چون ملی است و متعلق به ملت‌های حال و آینده است که در طول زمان موجود می‌گردند از تبعیت املاک شخصیه خارج است» (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۰۳). این حکم حکومتی و ثانوی نیست بلکه در روابط جدید حکم اولی معادن است.

در زمان گذشته هر کس تبری برمی‌داشت و یا وسیله‌ای ابتدایی به اندازه روزی خود برداشت می‌کرد و اگر زیادی هم تولید می‌کرد ضرر عمومی را به دنبال نداشت فقط خمس آن را می‌پرداخت که مسئله خمس در معادن اجماعی است، ولی وقتی ابزار تولید کلیه روابط اقتصادی را دگرگون می‌کند، معدن از تبعیت ملک خارج می‌گردد، چه رسد به اینکه بحث شود معدن خمس دارد یا نه. با اینکه معدن معدن است و طلا و نقره و مس، پس چه شده است که تا دیروز فرد مالک آن می‌شد و می‌بایست خمس می‌داد، ولی امروز کسی مالک آن نمی‌شود و ملی اعلام می‌گردد؟ این همان حرف اساسی امام(ره) است که می‌فرماید: با اینکه موضوع هیچ تغییری نکرده است ولی در روابط جدید موضوع جدید می‌گردد و حکم جدید می‌طلبد و بنا به فرموده امام(ره) باید قیمت املاک و یا اجاره زمین از مینی که در آن معدن است تصرف شده را مانند سایر زمین‌ها بدون محاسبه معادن در قیمت و یا اجاره پردازد و مالک نمی‌تواند از این جلوگیری کند.

باید توجه داشت که در روابط جدید اقتصادی و یا سیاسی حتی برای شخصی که دارای معادن است قیمت و یا اجاره بیشتر از معمول هم در نظر گرفته نشده است. این حکم خدا در روابط جدید است. باز به این جمله امام(ره) توجه بفرمایید: «بنابر نوشته جنابعالی...» انفال که بر شیعیان تحلیل شده است امروز هم شیعیان می‌توانند بدون هیچ مانعی با ماشین‌های کذایی جنگل‌ها را از بین ببرند و آنچه را که باعث حفظ و سلامت محیط زیست است را نابود کنند و جان میلیون‌ها انسان را به خطر بیندازند و هیچ کس هم حق نداشته باشد مانع آنها باشد.»

(صحیفه امام، ج ۲۱، ص.ص. ۱۵۱ - ۱۵۰)

سخن امام(ره) روشن است که در قدیم وسائل تولید ساده بوده است نهایتاً هر کس تیشه‌ای برمی‌داشته درختی را قطع می‌کرده و سوخت زمستانی و یا درب و پنجره‌ای ساده درست می‌کرده که هیچ ضرری نه تنها به محیط زیست بلکه به هیچکس وارد نمی‌کرده است، اما امروز با روابط حاکم با سیاست و اقتصاد ممکن است سرمایه‌داری با ماشین‌های کذایی هر روز ده‌ها هکتار از جنگل‌ها را نابود کند و درختان آن را بنابر سیاست درهای باز به خارج بفرستد و از خارج ماشین‌های کذایی جدید وارد کند و روز بعد بیشتر از قبل تولید کند و حق مسلم مردم را بخورد و هیچ کس هم حق نداشته باشد مانع آن شود.

موضوع جنگل است. جنگل قدیم با جنگل جدید هم که فرقی نکرده است، پس چرا در روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قدیم تحلیل شده است، ولی در روابط حاکم بر اقتصاد و سیاست و اجتماع جدید حلال نیست. این نیست الا اینکه تغییرات برون موضوعی موجب می‌شود تا موضوع بدون هیچ‌گونه تغییر درون موضوعی (ظاهری) حکم جدید پیدا کند و تغییرات برون موضوعی چیزی جز روابط جدید حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد جهان نیست. لذا حضرت امام(ره) پس از آن که حکومت را در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت می‌دانند، می‌فرمایند: «هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان به وجود آورد» (همان، ۲۹۰-۲۸۹).

بنابر نظر امام(ره) هدف اساسی حل معضلات جامعه و مردم در چارچوب اصول محکم فقه است. اگر قرار باشد حل معضلات در قوانینی باشد که به عنوان حکم ثانوی و اضطراری خود ما وضع کنیم دیگر اصول محکم فقه چیست؟ اگر بفرمایید یکی از اصول فقه احکام ثانوی است باید عرض کرد روی این حساب جامعه طبق قوانینی که عده‌ای کارشناس برای حل معضلات مردم و نظام وضع کرده‌اند اداره می‌شود و در تمام دنیا وضع همین گونه است پس اسلام چه نقشی دارد ولی اگر روابط بیرونی موجب تغییر حکم گردد هر حکمی، حکم اسلام است و هرگز ما احکام اسلام را تحقیر نکرده‌ایم.

ایشان در جای دیگری به طور روشنتری به این مدعا تصریح می‌کند: در عصری که حکومت

اسلامی برپا شده و همه چهره‌ها تغییر کرده و روابط در همه ابعاد متحول شده و موضوعات از نظر ویژگی‌های داخلی و خارجی دگرگون شده، نمی‌توان به فتاوی‌های پیشینیان که مطابق شرایط زمان خودشان بوده، بسنده کرد (جناتی، همان، ص ۸۷)

چند مثال فقهی

با توجه به این نظریه، برخی از فتاوی‌های فقهی را با این نگاه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) در مورد موضوع غنای مورد تحریم در روایات، نظرات مختلفی ارائه شده است که امام خمینی (ره) قبل از انقلاب اسلامی این نظریات را در کتب خود مورد بررسی قرار داده است (امام خمینی، مکاسب محرمة، ج ۱، ص ۲۹۹) اما بعد از انقلاب وقتی در مورد غنایی که از رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی پخش می‌شود، در پاسخ به اینکه این نوع غنا را شما در زمان طاغوت جایز نمی‌دانستید، پاسخ می‌دهند که اکنون نیز اگر این موسیقی از رادیو و تلویزیون فلان کشور (نام یکی از کشورها که حاکمیت آن طاغوتی است را می‌برد) پخش شود، آن را جایز نمی‌دانم. این نقل و قول گرچه به طور شفاهی از مرحوم حاج سید احمد خمینی (ره) نقل شده و در منابع مکتوب حضرت امام (ره) ذکر از آن نیست، اما با توجه به مبنای امام (ره) در مسئله، این مورد را به عنوان یکی از بناهای مبتنی بر آن مبنا به راحتی می‌توان پذیرفت و به حقانیت اصل سخن - و نه قطعیت اصل ماجرا - شهادت داد. در این پاسخ امام (ره) تغییر نظام حاکم بر موضوع را در تغییر موضوع مؤثر دانسته است. تغییر نظام حاکم بر یک موضوع، در حقیقت در مواردی که حکم دائر مدار عنوان نیست، ممکن است موجب تغییر موضوع و به تعبیر دقیق‌تر، خارج شدن یک اصل از عنوانی و به داخل شدن آن در موضوعی دیگر بیانجامد.

تحلیل این مسئله در گفتار امام (ره) را نیز می‌توان در همین چارچوب ارزیابی کرد. البته نظریه حضرت امام (ره) در این مورد بر این پیشفرض مبتنی است که هر نوع غنا داخل در غنای محرم نیست، و لذا اگر غنا را به غنای حلال و حرام تقسیم کنیم، نوع حلال آن که دارای آثار نامطلوب نبوده و مختص مجالس لهو و لعب نیست، چنانچه در جهت تعالی یک نظام و مصالح آن پخش شود، امری مطلوب شمرده می‌شود؛ ولی همین عمل چنانچه از دستگاه و نظام دیگری پخش شود، چنانچه در شرایط خاص زمانی و مکانی معنون به عنوان دیگری از قبیل تضعیف نظام اسلامی، مشغول کردند جوانان و دور کردن آنان از یاد خدا شود، جایز نخواهد بود.

ب) جاسوسی کردن در موارد فردی افراد جامعه امری نامطلوب شمرده شده و مورد نهی

قرآن قرار گرفته است (حجرات، ۱۲). ولی با تشکیل نظام حکومتی اسلامی این مسئله در چارچوب قواعد نظام امری مطلوب شمرده می‌شود. زیرا در حالت اول این عمل دخالت در امور فردی مردم محسوب شده و جایز نیست. ولی در حالت دوم همین عمل معنون به عنوان حفظ نظام اسلامی شده و لذا نه تنها جایز، بلکه واجب می‌شود (صحیفه امام، ج ۱۵، ص. ۱۱۶).

ج) مثال دیگر در این رابطه، مسئله ربا است. ربا در داخل نظام اسلامی امری نامطلوب است که حتی از کفار اهل کتاب که در داخل نظام اسلامی زندگی می‌کنند، نمی‌توان ربا گرفت؛ ولی بین نظام اسلامی و نظام‌های کفر، این رابطه مشثوم شمرده نشده است. پیامبر اکرم (ص) بنا به روایتی اخذ ربا از کفار حربی را جائز شمرده‌اند. شهید مطهری در جمع بین این از روایات و روایتی که رابطه بین مسلمان و مشرک را ربوی دانسته جمع‌هایی که فقها در اینجا انجام داده‌اند را نپذیرفته و معتقد است ربا از کفار برای حکومت مسلمین جایز است، ولی برای افراد جایز نیست. از این امثله و اشباه آنها، به این نتیجه مهم می‌رسیم، که در شناخت یک موضوع و صدور حکم نسبت به آن باید شرایط و نظام حاکم بر آن موضوع بررسی شود. زیرا هیچ موضوعی در حوزه مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، و حتی گاهی ریزترین مسائل فقهی، بدون لحاظ نظام و سیستمی که آن موضوع جزئی از آن مجموعه می‌باشد، به درستی قابل شناسائی نیست، بلکه گاهی از آثار و لوازم یک موضوع در نظام و مجموعه آن، می‌توان به شناخت درست آن موضوع نائل آمد.

تبیین و تحلیل

یکی از روش‌های تبیین و تحلیل و تثبیت نظریه «تغییر احکام بواسطه تغییر نظام حاکم» تحلیل مسئله از طریق «زمینه» احکام است. در ادامه پس از تعریف زمینه احکام، به نحوه استدلال بر آن، جهت اثبات مدعای فوق پرداخته می‌شود.

- زمینه و نقش آن در استنباط احکام

با تحلیل قوانین شرعی به سه جزء مهم دست پیدا می‌کنیم: موضوع، حکم و زمینه اجرا. الف) موضوع: در قوانین شریعت، کردار و گفتار انسان‌ها تحت الشعاع قرار گرفته و به عنوان موضوع دیدگاه‌های مثبت و منفی شریعت، منظور می‌شوند. رفتارهای روزمره انسانی همواره نوعی ارتباط با اشخاص یا اشیای دیگر است، که در شریعت نسبت به این روابط -در شرایط و حالات متفاوت- نگرش‌های مختلفی وجود دارد. این نگرش‌ها و دیدگاه‌های شرع مقدس نسبت

به هر رابطه، به حالات و ویژگی‌های خاصی اختصاص دارد، که از آنها به «قیود موضوع» تعبیر می‌شود. قیود یک رابطه رفتاری، از طریق ایجاد محدودیت و تحدید طرفین رابطه به ویژگی‌ها و شرایط خاص، حاصل می‌شود؛ مثلاً در مورد کراهت خوردن غذا برای افراد خاص، تقیید موضوع حکم از طریق تقیید فاعل عمل می‌باشد، و یا در مورد حرمت بازی با شطرنج (در صورت حصول شرایط خاص برای آلت شطرنج) تقیید موضوع حکم از طریق تقیید طرف دیگر رابطه رفتاری تحقق می‌یابد.

ب) حکم: این عنصر بیانگر موضع‌گیری و دیدگاه خاص شرع مقدس نسبت به یک موضوع معین است. این دیدگاه‌ها طبق نظر مشهور بر پنج قسم، و طبق دیدگاهی دیگر، بر چهار قسم است: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه. از نگاه برخی قسم اخیر (اباحه) حکم نبوده و تعداد احکام چهار عدد است.

ج) زمینه: علاوه بر شرایط و ویژگی‌هایی که یک رابطه رفتاری خاص باید دارا باشد تا محمول حکم شرع واقع شود، ویژگی‌های خاصی نیز باید در زمینه‌ای که قانون در فضای آن فهم و اجرا می‌شود، فراهم آید. به بیان دیگر، هر قانون ناظر به زمینه‌ای خاص و برای ایجاد اغراضی خاص در جهت هدایت فرد یا جامعه، در موضوع خود جعل می‌شود، و مسلماً در صورت تغییر و تحول آن زمینه خاص و یا انتفای تأثیر قانون در جهت رسیدن به آن اغراض، دیگر توجیهی برای جعل آن قانون باقی نمی‌ماند و بدین ترتیب مجال طرد آن فراهم می‌گردد. پس هر قانون در عین اختصاص به یک موضوع جزئی و مشخص، منحصر به شرایط و ویژگی‌های خاصی است که از آنها به «زمینه‌های قانون» تعبیر می‌شود. زمینه یک قانون عبارت است از مجموعه اوضاع، احوال و شرایطی که قانون در گستره آنها استنباط و اجرا می‌شود. این اوضاع -چنانکه خواهد آمد- داخل در موضوع بوده و موجب تقیید آن می‌شود و در جهت تحقق غرض و هدف قانون تأثیر تام دارد. بنابراین زمینه قانون عبارت است از مجموعه شرایطی که فهم و اجرای قانون در آن شرایط موجب تحقق غرض قانونگذار از جعل قانون می‌باشد.

-زمینه، جزو موضوع یا مستقل از آن؟

سؤالی که اینجا وجود دارد اینکه: زمینه، محوری مستقل از موضوع، و در عرض آن قرار دارد، یا داخل در موضوع بوده و یکی از ویژگی‌های آن به شمار می‌رود؟ در این باره دو دیدگاه وجود دارد: طبق دیدگاه اول، زمینه ربطی به موضوع حکم نداشته و موجب تقیید آن نمی‌گردد، بلکه

محوری مستقل و در عرض موضوع بوده و رابطه‌ای تنگاتنگ و وثیق با اهداف اجرائی قانون دارد: «این مجموعه شرایط هرگز داخل در قیود موضوع نیست؛ زیرا تا قبل از تشریح قانون اصلاً مطرح نیست، و پس از آن نیز ربطی به موضوع ندارد، بلکه پس از تعیین موضوع و تشریح حکم، در ارتباط با هدف از اجرای قانون و نتایج آن، مطرح می‌باشد» (سیدحسینی، ۵، ص ۱۳۴).

دیدگاهی دیگر اما معتقد است زمینه داخل در موضوع بوده و جزو آن به شمار می‌رود. توضیح اینکه: موضوع دارای دو نوع ویژگی است: ویژگی‌های درونی (ویژگی‌های ذات موضوع) و ویژگی‌های بیرونی (ویژگی‌ها زمانی، مکانی و شرایطی موضوع). به تبع این دو نوع ویژگی، تغییر موضوع نیز دو گونه است: تغییر درونی و تغییر بیرونی. مقصود از تغییر درونی این است که اصل موضوع و یا ویژگی درونی آن تغییر نماید. تغییر اصل موضوع مانند تبدیل آب نجس به بخار، و تبدل ویژگی درونی موضوع، مانند اینکه خون در گذشته بر اثر نداشتن فایده مالیت نداشته، ولی در زمان فعلی دارای فایده شده است. تغییر بیرونی نیز مانند آن جایی که روابط اجتماعی یا اقتصادی در مورد موضوعی به گونه‌ای تغییر کرده باشد که دیگر روابط اقتصادی و اجتماعی پیشین بر موضوع حاکم نباشد (جناتی، فقه و زمان، ص ۶۸). روشن است که طبق این دیدگاه زمینه، جزو ویژگی‌های بیرونی موضوع به شمار می‌رود.

– نقد و بررسی دو دیدگاه فوق

به نظر می‌رسد مبنای دیدگاه اول در تفکیک زمینه از موضوع و به تبع آن، تفکیک زمینه از عملیات حکم‌شناسی، مبتنی بر دیدگاهی است که معتقد است عملیات حکم‌شناسی و استنباط در دو مرحله «استنباط اول» و «استنباط دوم» انجام می‌پذیرد. طبق این دیدگاه، «استنباط اول» عبارت است از کشف حکم بدون توجه به اجرا و تراحم احکام، و «استنباط دوم» عبارت است از استنباط به هنگام اجرای احکام مکشوف و تراحم احکام، ملاکات و مصالح (ن.ک. علیدوست، ۱۳۸۷، ص ۴۸). به نظر می‌رسد این تقسیم از اساس صحیح نبوده و برآیند تفکیک میان مقام استنباط و مقام اجرا، فقهی انتزاعی و فردی است که ناظر به اجتماع و مسائل آن شکل نگرفته، و در واقع حکم الهی برای وقایع و موضوعات در ظرف امروزین آن به شمار نمی‌رود. حقیقت آن است که فقیه با ملاحظه توأمین نصوص، موضوعات و مقام اجرا، در عملیاتی واحد به حکمی واحد برای هر موضوع دست می‌یابد، و هر موضوعی در ظرف زمانی و مکانی خود و با توجه به نحوه ابتلای مکلفان (اعم از فرد، جامعه یا حکومت)، دارای یک حکم

بیش نیست، که حکم اولی آن به شمار می‌رود و در صورت تغییر شرائط و تغییر حکم (اعم از تغییر به واسطه مصلحت، عناوین ثانوی و یا تغییر نظام حاکم بر موضوعات)، حکم اخیر، باز هم حکم اولی موضوع بوده و اطلاق حکم حکومتی، حکم ثانوی یا هر عنوان دیگری به آن صحیح به نظر نمی‌رسد (تفصیل و تبیین این مدعا در این مجال نمی‌گنجد). بنابراین و با توجه به خدشه در بنیان و بنیاد دیدگاه تفکیک میان زمینه و موضوع، این دیدگاه صحیح نبوده و مقرون به صحت نیست. بر این اساس آنچه در مورد ماهیت و جایگاه «زمینه» و نسبت آن با موضوع صحیح بوده و مقرون به صحت است این است که زمینه دخیل در موضوع بوده و در واقع بخشی از ویژگی‌های بیرونی آن به شمار می‌رود. به بیان دیگر، زمینه از جمله قیود بیرونی موضوع بوده و در صورت تغییر و تحول، موجب تقیید آن می‌شود.

زمینه و جایگاه آن در استنباط احکام

در مورد هر قانون مجموعه شرایطی که مؤثر در ثمربخشی و تأثیر آن می‌باشد به دو دسته تقسیم می‌شود: شرایط ثابت و شرایط متحول. شرایط و ویژگی‌هایی که با دیدگاه‌های عرفی، فرهنگ و روابط سیاسی و اقتصادی حاکم بر آن جامعه مرتبط است، در تغییر و تحولند. هرگاه میان هدف مورد نظر از جعل و اجرای یک قانون و ویژگی‌های متغیر، پیوند و رابطه‌ای عمیق باشد -آنگونه که در قوانین اجتماعی این ویژگی بر جسته است- در این صورت زمینه اجرایی آن قانون مرتباً در حال تغییر و تحول خواهد بود و چون تنها در برخی حالات زمینه مناسب قانون حاصل می‌آید، پس این سؤال پیش می‌آید که آیا با وجود انتفای زمینه مناسب، باید به ثبات قانون پای فشرده، یا آنکه قائل به لزوم تغییر و تحول در قانون به تبع تغییر و تحول در زمینه شد؟ در پاسخ به پرسه فوق، گفتنی است: با ظهور اسلام و اعتقاد به خاتمیت و جاودانگی آن در برابر سایر ادیان، متفکران اسلامی با هرگونه تغییر و تحول در هر زمینه از قوانین اسلامی، به هر معنایی که باشد، مخالفت ورزیدند! آنان با تصویری که از خاتمیت و کامل بودن دین اسلام داشتند، هرگونه اعتقاد به پوایی در قوانین اسلام را اعتقاد به نقص در دین اسلام و مجموعه قوانین آن معرفی می‌کردند. اما دو عامل بسیار مهم سبب تضعیف گرایش به این طرز تفکر شد: الف) ایجاد برخی تغییرات در مجموعه قوانین اجتماعی اسلام از سوی جانشینان پیامبر اکرم (ص): این عامل اگرچه در بدو ظهور، آثار خود را متجلی نساخت، اما با کنکاش متفکران اسلامی در اعصار بعد، توجیهی جز پذیرش امکان ایجاد تحول در قوانین اجتماعی نیافت. به

سخن دیگر، در نظر این عده، پذیرش تغییر در سنت نبوی از سوی مسلمانان صدر اسلام که به دست برخی از خلفا انجام می‌شد، مفهومی جز ولایت حاکم مسلمین بر تغییر قوانین اجتماعی اسلام نداشت. آنچه که این عده از متفکران را به تفکر وامی‌داشت وصول به پاسخ این پرسه بود که: چگونه می‌توان بین کمال دین و پذیرش ولایت مذکور جمع نمود؟ از همین جا بود که زمزمه تئوری «ثبات در قوانین اجتماعی و پویایی در زمینه اجرایی» مطرح شد و عنوان گردید که یک قانون نه تنها از کانال موضوعش دستخوش تحول و تبدل می‌گردد، بلکه نوعی پویایی نیز از طریق زمینه اجرایی قانون بر آن مترتب می‌گردد. تأثیر این عمال به دلیل اثبات تغییر سنت قطعی رسول خدا(ص) از سوی خلفای سه‌گانه در زمینه‌های اجتماعی، در میان متفکران اهل سنت بیش از متفکران شیعی بوده است، هر چند تصرفات مولوی حضرت علی(ع) و برخی از ائمه معصوم(ع) در قوانین اجتماعی عنوان شده توسط پیامبر اکرم(ص) -چنانکه مورد اشارت قرار خواهد گرفت- نیز مهر تأییدی بر این امر در فضای شیعی است.

ب) عامل دیگر، تشکیل حکومت اسلامی در عصر حاضر و برخورد حاکمان اسلامی با تعارضاتی میان مقتضیات زمان و مکان در جامعه اسلامی از یک سو، و برخی از قوانین اجتماعی اسلام از سوی دیگر است. امام خمینی(ره) به عنوان پرچمدار فقهت حکومتی، این مسئله را حتی پیش از تشکیل حکومت اسلامی مطرح می‌کرد که مقتضای تشکیل حکومت عدل در یک جامعه، تغییر و تحول در بینش اجتهادی و به تبع آن تغییر و تحول در احکام شرع است.

تأکید شدید ایشان بر اولی بودن حکومت و تقدم آن بر دیگر احکام و نیز اصرار بر حاکمیت مطلق فقیه و تقدم نظرات وی بر قوانین شرع، و در نتیجه امکان تصرفات ولایی در قوانین شرعی، باعث رواج تفکر «پویایی در قوانین اجتماعی اسلام» در عصر حاضر در میان متفکران شیعه گشت. روشن است که نهان و نهاد این نظریه، چیزی جز تغییر و تحول در «زمینه»، که مهمترین مصداق آن «حکومت» است، نیست.

حکومت، مهم‌ترین عنصر زمینه

اثبات این مهم نیازمند مقدمه‌ای درباره هدف شارع مقدس، از جعل و ارسال شریعت و قوانین شرعی است. براساس ادله و نصوص فراوانی، تربیت، تعالی و کمال آدمی، هدف اصلی خدای متعال است. از سوی دیگر، یکی از مهمترین عوامل و مقتضیات تربیت و هدایت آدمی، عوامل و مقتضیات سیاسی است، یعنی نوع حکومت و حاکمیت، مناسبات سیاسی، فضای سیاسی

حاکم، نوع سلوک زمامداران، مسئولان و کارگزاران، ماهیت قدرت حاکم و هر امر سیاسی و حکومتی. بر اساس مبانی و روایات دینی، با تغییر قدرت سیاسی و حکومت، زمانه و اوضاع و شرایط دچار تغییر و تحول می‌شود. مروری بر تاریخ و سیری در تحولات حکومتی نیز بیانگر این است که چگونه مردمان در زیر سایه حکومتی صالح، به صلاح گرایش یافته‌اند، و چگونه در زیر سایه حکومتی فاسد، در جهت فسق و فجور سوق داده شده‌اند. نقش و تأثیر حاکمیت در جامعه و افراد آن نقشی بنیادین و آشکار است. به بیان حضرت علی(ع) با تغییر قدرت و حکومت، زمانه و همه چیز تغییر می‌یابد: «إذا تغير السلطان تغير الزمان؛ هرگاه قدرت و حکومت تغییر کند (اوضاع و احوال) زمانه تغییر می‌کند» (نهج البلاغه نامه ۳۱). این سخن بدین معناست که حکومت می‌تواند رنگ و بوی خاصی به جامعه داده و آن را موافق طبیعت خویش دگرگون ساخته و به تبع آن زمانه نیز متحول و دگرگون می‌شود. ایشان در فرازی دیگر درباره تأثیر نوع حاکمیت بر جامعه و مردم می‌فرماید: «الملك كالنهر العظيم، تستمد منه الجداول، فان كان عذبا عذبت و ان كان ملحا ملحت؛ حاکم (حاکمیت) همچون رودخانه پهنآوری است که رودهایی کوچک از آن جاری می‌شود، پس اگر آب آن رودخانه پهنآور، گوارا باشد، آب درون رودهای کوچک گوارا خواهد بود و اگر شور باشد، آب درون آنها نیز شور خواهد بود» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۷۹). بدیهی است در حاکمیت ستم، میدان عمل برای نیکان بسته و حرمت‌ها شکسته است؛ بدکاران از هر قیدی رسته و راست‌کرداران به خواری نشسته‌اند، چنانکه امیرمؤمنان(ع) فرموده است: «تنهد فيه الاشرار و تستذل الاخير؛ بدان در آن روزگار بلند مقدار شوند و نیکان خوار» (نهج البلاغه، حکمت ۴۶۸). چنانچه زمامداران خودسر و حاکمان خیره‌سر، رشته امور را به دست گیرند، شایستگان را خوار، و بی‌مقداران را فرا می‌کشند و دست به تباهی می‌زنند که در این صورت موانعی بلند فرا راه کمال آدمیان ایجاد می‌شود. این سنت خودسران و مستبدان است: «قالت إن الملوک إذا دخلوا قرية أفسدوها وجعلوا أعزة أهلها أذلةً وكذلك يفعلون؛ گفت: پادشاهان چون به سرزمینی درآیند تباهش کنند و عزیزان مردم آن را خوار گردانند. (آری پیوسته) چنین می‌کنند (نمل، ۳۴). این حقیقت در سخنان پیشوای موحدان، امیر مؤمنان(ع) مکرر آمده است؛ از جمله فرموده است: «إذا ملک الأراذل هلك الأفاضل؛ هرگاه زمام امور به دست سفالگان افتد برتران هلاک شوند (غرر الحکم و درر الکلم، ۳، ۱۲۹). «إذا استولى اللئام اضطهد الكرام؛ هرگاه فرومایگان مصدر امور شوند گرنامیگان درافتند و مقهور

شوند» (همان). «اذا فسد الزمان ساد اللئام؛ هرگاه روزگار تباهی پذیرد فرومایگان سروری یابند» (همان). تمامی این امور ناشی از نوع حاکمیتی است که بر جامعه مستولی شده است. اگر حکومت، حکومتی الهی باشد، جامعه در مسیر کمال قرار داشته و طبیعتاً دارای ویژگی‌ها و شرایطی متناسب و مختص به خود بوده و بستری حاصلخیز برای فهم و اجرای احکام الهی بوده و احکام در مقیاس چنین جامعه‌ای استنباط خواهد شد، اما اگر حاکمیت، حاکمیت جور بود، طبیعتاً مجالی برای فهم صحیح و اجرای کامل احکام الهی نخواهد بود. به بیان دیگر، در هر جامعه‌ای به تناسب نظام حاکم بر آن، احکام الهی استنباط و اجرا خواهد شد؛ چرا که قانون در صورتی قادر خواهد بود اهداف مورد نظر قانونگذار را تأمین نماید که متناسب با ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... که جملگی در سیطره نظام سیاسی آن جامعه است، جعل شود. به عبارت دیگر، اثر مطلوب یک قانون اجتماعی، فقط در صورتی پدید می‌آید که متناسب با ساختارهای آن جامعه باشد، که مهمترین این ساختارها، که جهت دهنده دیگر ساختارها نیز خواهد بود، ساختار حکومتی آن جامعه است. بر این اساس «حکومت» یکی از مهمترین عناصر «زمینه» که احکام در بستر آن فهم و اجرا می‌گردند، به شمار می‌رود، به گونه‌ای که بسته به نوع حکومت، احکامی جعل و اجرا می‌گردند که همین احکام در پرتو نوع دیگری از حکومت، می‌توانند از نوع دیگری باشند، در حالی که موضوع آنها از لحاظ ظاهری و حالات درونی هیچ تفاوتی نکرده، اما صرفاً به جهت تغییر زمینه از حکومت جور به حکومت عدل و یا بالعکس، حکم آن تغییر یافته است؛ چونانکه امام خمینی (ره) در این زمینه می‌فرماید: «مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسئله در روابط حکام بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدید پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده، واقعاً موضوع جدید شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص. ۲۸۹).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به تئوری امام خمینی (ره) در زمینه زمان و مکان و تسری این نظریه در زمینه تأثیر، تغییر و تحول در نظام حاکم نسبت به احکام موضوعات، تئوری «تغییر احکام در پرتو تغییر نظام حاکم» اصطیاد می‌شود. این مهم با توجه به اهمیت و ضرورت حکومت برای جوامع انسانی و تأثیر عمیق آن در سعادت فردی و اجتماعی انسان از سویی، و در هم تنیدگی فقه شیعی با

حکومت از سوی دیگر، زمینه تأثیرگذاری حکومت بر گستره حلیت و حرمت احکام را فراهم می‌کند. چنانکه گفته آمد مرکز ثقل این نظریه، نظریه زمان و مکان امام خمینی(ره) است که هم از لحاظ عقلی قابل تبیین و تحلیل است و هم از منظر نقلی معتضد به روایاتی نظیر « إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ » و نظایر آن است. بر اساس این نظریه، با تغییر نظام حاکم، که به تبع آن تمامی روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تحت تأثیر آن متحول می‌شوند، موضوعات از لحاظ شرایط بیرونی و در شبکه روابط جدید حاکم بر موضوعات، هویت جدید یافته و به تبع آن احکام آنها متناسب با تحولات جدیدشان تغییر می‌یابد.

فهرست منابع

۱. آقابخشی، علی (بی تا). فرهنگ علوم سیاسی، تهران: انتشارات چاپار.
۲. ابن منظور افریقی (۱۴۰۵ ق.). لسان العرب، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. امام خمینی (ره)، سید روح الله (۱۳۷۹). کتاب البیع، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴. امام خمینی (ره)، سید روح الله (۱۳۷۸). صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۵. پرور، اسماعیل، (۱۳۹۰) فقه حکومتی، چرای، چیستی و چگونگی، مجله سوره اندیشه، ش ۵۷-۵۶.
۶. جناتی، محمد ابراهیم (۱۳۸۵). فقه و زمان، قم: نشر احیاگران.
۷. حلی، حسن (۱۴۰۷ ه ق)، نهج الحق و کشف الصدق، قم: دار الهجرة.
۸. حلی، حسن (۱۹۷۹ م). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، بیروت: اعلمی.
۹. دیلمی، احمد (۱۳۸۱). مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی و کلامی نظام سیاسی در اسلام، تهران: دفتر نشر معارف.
۱۰. شهید اول (۱۴۱۹ ق.). ذکری الشیعه، قم: موسسه آل‌البتیت (ع).
۱۱. صدوق، محمد بن علی (بی تا). علل الشرائع، قم: کتابفروشی داوری.
۱۲. ضیائی فر، سعید (۱۳۸۵). پیش درآمدی بر مکتب‌شناسی فقهی (گفتگو با جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۳. ضیائی فر، سعید (۱۳۹۱). درآمدی بر رویکرد حکومتی به فقه (مجموعه مقالات و نشست‌ها)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۴. عاملی، محمد بن مکی (۱۴۱۹ ه ق)، ذکری الشیعه، قم: موسسه آل‌البتیت (ع).
۱۵. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۸). فقه و مصلحت، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۶. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۴۲۱ ق.). فقه سیاسی، تهران: امیر کبیر، چاپ چهارم.
۱۷. قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۰). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ هفتم.
۱۸. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامیة)، مصحح: علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۱۹. گروهی از نویسندگان (۱۳۷۴). مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی امام خمینی (ره) (نقش زمان و مکان در اجتهاد)، ج ۷، چاپ اول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۰. مشکانی سبزواری، عباسعلی (الف) (۱۳۹۰). درآمدی بر فقه حکومتی، حکومت اسلامی، ش ۶۰، تابستان.
۲۱. مشکانی سبزواری، عباسعلی (ب) (۱۳۹۰). مناسبات فقه و حکومت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال شانزدهم، پاییز ۱۳۹۰، شماره شصت و یکم: ۱۶۲-۱۳۳.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ ق.). دائرة المعارف فقه مقارن، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب.
۲۳. منتظری، حسینعلی (۱۳۶۷). مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، تهران: کیهان.
۲۴. مهریزی، مهدی (۱۳۷۶)، فقه حکومتی، مجله نقد و نظر، ش ۱۲، پاییز ۷۶.

